



عشق یعنی . . .

سوختن ، خاموشی ، سازندگیست
حرف ها و نغمه های دلنشینی
ارزش والاسست از روز ازل
درک ما و توست بی حرف و کلام
بوسه های داغ و شوق و اشتیاق
هر سوءال و مشکل ما را جواب
آتش نالان و سرگردان دل
محنت و رنج و غم و درد فزون
صدقئه ناز و ادایت می شوم
زندگی بی عشق گمراهی ماست
راه وصلت را به معشوق جستن است
رسم و آئین مَحبت سر زدن

عشق یعنی مدعای زندگیست
عشق یعنی شعر های آتشین
عشق یعنی یک رباعی یک غزل
عشق یعنی رمز و پیغام و سلام
عشق یعنی دوری و هجر و فراق
عشق یعنی التهاب و اضطراب
عشق یعنی جرقهء سوزان دل
عشق یعنی خلط مستی و جنون
عشق یعنی من فدایت میشوم
عشق یعنی پایداری و وفاست
عشق یعنی چشم خود بین بستن است
عشق یعنی در هوا پر پر زدن

عشق یعنی مرده بودم زنده ام
عشق یعنی آمد و هوشم برفت
عشق یعنی اصل هر مطلب مرا
عشق یعنی نوحه و زاری و اشک
عشق یعنی پیر را سازد جوان؟
عشق یعنی گریه و اشک و فغان
عشق یعنی لذت و کیف و طرب
عشق یعنی تک تک قابلم شنو
عشق یعنی کشتهء چشمان یار
عشق یعنی درک و احساس عمیق
عشق یعنی بهترین احساس دل
عشق یعنی قیس و فرهاد من است
عشق یعنی یک مَحبت یک درود
عشق یعنی اشک حسرت ریختن
عشق یعنی لحظه های انتظار
عشق یعنی دوستی و آشتیست
عشق یعنی غم به جانم کرده راه
عشق یعنی نی حکایت میکند
عشق یعنی خون ما باشد به رگ
عشق یعنی گریه کردن همچو ابر
عشق یعنی یک حقیقت یک هدف
عشق یعنی یک مریض پر ز تب
عشق یعنی شعله ها برپا شدن
عشق یعنی شب نه خفتن تا سحر
عشق یعنی در جهان رسوا شدن

عشق یعنی گریه بودم خنده ام
خواب و خور آرامی و نوشم برفت
گریه و زاری و تاب و تب مرا
از لئیمان نفرت و دوری و رشک
کرده رنجش قامت من را کمان
سختی و تنهائی و رنگ خزان
بوسه و پیغام و افکار عجب
عشق گر کشتی بکن اشکی درو
مبتلا بر درد بی درمان یار
میهن و مامان و فامیل و رفیق
اضطراب و وحشت و وسواس دل
کوه و صحرا دولت آباد من است
یک تبلور یک ترنم یک سرود
مردن و جان باختن و آویختن
عشق یعنی رنج های بی شمار
باهمی، همزیستی و راستیست
شب ندارم خواب راحت، روز و ماه
از جدائی ها شکایت میکند
زندگی با عشق سیری در فلک
عشق باشد سازش و تسکین و صبر
اندرون بحر ماهی و صدف
با علاج بوسه ای زان کنج لب
همچو مجنون ساکن صحرا شدن
همچو عابد سجده ها با چشم تر
سر به کف سرشار و بی پروا شدن

سید زبیر واعظی

جرمنی ۱۲ اپریل ۲۰۱۱